



آیا روزنامه‌نویسی شغل است؟

دکتر علی بهزادی



خواهید دانست! این را بگویم که این وضع مربوط به زمان حال نیست. در گذشته نیز روزنامه نویسان

سرنوشتی بهتر از این نداشتند. چندی قبل زندگی‌نامه میرزاده عشقی شاعر ملی و مدیر و ناشر روزنامه «قرن بیستم» را می‌خواندم، به حالش تأسف خوردم او روزنامه‌نویس و شاعری بود ایران دوست، آزادی خواه، حساس و بی‌باک که با قلم خود با فساد و استبداد به شدت مبارزه می‌کرد و اشعار وطنی و انتقادی او را مردم کوچه و بازار حفظ می‌کردند و می‌خواندند، سرانجام نیز جانش را در سی‌سالگی در همین راه گذاشت و در سال ۱۳۰۳ خورشیدی به دست دژخیمان ترور شد.

یکی از دوستان ادیب او می‌گفت: «روزی عشقی مرا به خانه‌اش دعوت کرد. نشانی خانه‌اش را می‌دانستم اما دیدم او مرا از راه‌های غیر معمول به خانه می‌برد. علت را سوال کردم» گفت: «مبلغی به بقال محل بدهکارم به این سبب نمی‌خواهم از مقابل دکان او عبور کنم». در بازگشت از خانه عشقی، جریان را از بقال پرسیدم. گفت: «چیز مهمی نیست، او چند تومان بابت خرید نان و پنیر و ماست و سبزی به من بدهی دارد». این سرنوشت روزنامه‌نویسی بود که می‌خواست همیشه روزنامه‌نویس باشد او زندگی را با فروش

در آن زمان هنوز چند سال مانده بود سی ساله بشوم. پس بیش از شصت سال فرصت داشتم به کار بپردازم و آینده‌ام را تأمین کنم، کار آزاد دلخواهم را انتخاب کرده بودم و می‌خواستم تا پایان عمر به آن مشغول باشم. حالا این آقا که معلوم نیست ثروت هنگفتش را از کجا به دست آورده کار مرا این چنین بی‌ارزش می‌شمارد و برایم دلسوزی می‌کند. پس کاری را بهانه کردم و از اتاق بیرون رفتم.

روزنامه‌نویس جوان که مرا هم چنان ساکت دید، برای سومین بار سؤالش را تکرار کرد، من به عنوان پاسخ همین ماجرا را برایش تعریف کردم و افزودم: «اما اکنون سال‌های سیال است که همین سؤال را از خودم می‌کنم: «آیا من که روزنامه‌نویسی را به عنوان شغل اصلی و دایم انتخاب کرده‌ام دچار اشتباه نشده‌ام؟ چند تن از همکارانم را می‌شناسم که بعد از پنجاه سال روزنامه‌نویسی در سنین هفتاد هشتاد و حتی بالاتر نه خانه دارند نه زندگی، نه بیمه هستند، نه حقوق بازنشستگی می‌گیرند، نه هیچ حق و حقوقی به آنها تعلق می‌گیرد.»

روزنامه‌نویس جوان که موضوع برایش جالب شده بود، پرسید: «پس از چه راهی زندگی می‌کنند؟»

پاسخ دادم «از من نپرسید، وقتی در هشتاد سالگی همچنان روزنامه نویسی باقی ماندید

این سؤال را یک روزنامه‌نویس جوان به این صورت از من کرد: «آیا پس از پنجاه سال روزنامه‌نگاری به نظر شما روزنامه‌نویسی یک شغل محسوب می‌شود؟» لحظاتی سکوت کردم. به تصور آن‌که سؤالش را نشنیده‌ام، بار دیگر آن را تکرار کرد، اما من در عالم خیال پنجاه و چهار سال به عقب برگشته بودم. جوان بودم، بعد از پایان تحصیل تازه از اروپا برگشته بودم و به کار دوستان عمومی به خانه ما آمد. او از مردان بسیار موفق و بسیار ثروتمند آن زمان بود. بعد از معارفه و احوال‌پرسی از من سوال کردند: «بعد از خاتمه تحصیلات به چه کاری مشغول شده‌اید؟» با غرور یک جوان تازه از فرنگ برگشته آن سال‌ها، جواب دادم: «مدیر و سردبیر یک مجله هستم.»

گفت: «این را می‌دانم، مجله سپید و سیاه را هم دیده‌ام، اما می‌خواهم بدانم قصد دارید از چه راهی امرار معاش کنید و در آینده زندگی خود و خانواده را چگونه تأمین خواهید کرد؟»

زمانی که در فرانسه دانشجوی بودم درباره روزنامه‌ها و مجله‌های بزرگ و کار و زندگی روزنامه‌نگاران معروف مطالعه می‌کردم و در آنجا دانستم بعضی از موفق‌ترین آنها در بالای هشتاد نود سالگی هم به عنوان مدیر، سردبیر و نویسنده کار می‌کنند و بعضی از روزنامه‌ها و مجله‌ها تاریخ انتشارشان به دوپست، سیصد سال می‌رسد و من



تک شماره روزنامه و نمایشنامه‌هایش می‌گذراند و سرانجام نیز به آن صورت ترور شد.

من خود در جوانی شاهد گذران سخت زندگانی روزنامه‌نویسانی مانند **عباس خلیلی** مدیر روزنامه اقدام، **عبدالرحمن سیف آزاد** مدیر روزنامه ایران باستان و یحیی ریحان مدیر روزنامه گل زرد و دیگران بودم. آنها زمانی در اوج شهرت و موفقیت بودند اما سال‌های آخر عمر را با سختی می‌گذرانند.

البته در میان روزنامه‌نگاران همگی زندگی **عشقی و خلیلی** و مثال آنها را نداشتند. بعضی دیگر با مشاهده آخر عاقبت این افراد و یا خصوصیت‌های ذاتی دیگر، روزنامه و مجله و به طور کلی قلم را وسیله‌ای را برای رسیدن به ثروت و مقام قرار دادند و به آنها هم رسیدند. اما کسانی که خواستند فقط و همیشه روزنامه‌نویس باقی بمانند سرنوشت‌شان همین بود.

روزی زنده یاد **خسرو شاهانی**، داستان‌نویس و طنزنویس مشهور برایم تعریف کرد که قصد داشت برای یکی از فرزندانش خانه اجاره کند. صاحب خانه ادعای ده میلیون تومان (تقریباً به پول امروز) بابت ودیعه و ماهی یک میلیون تومان اجاره کرد. خسرو می‌گفت به او گفتم «پدر آمرزیده من طی سی سال روزنامه‌نویسی هرگز ده میلیون تومان اسکناس را یکجا ندیده‌ام!...»

خوشبختانه گذشته از سرمایه داران بزرگ شاغلان بعضی از حرفه‌ها توانستند به درآمدی قابل توجه دست پیدا کنند. قبل از انقلاب هنر پیشه‌ها و خواننده‌ها درآمدهای کلان داشتند و اکنون در مورد ورزشکاران هم خبر از قراردادهای چندصد میلیون تومانی می‌شنوم که همین باعث پیشرفت در بعضی از رشته‌های ورزشی شده اما در مورد شاعران، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه‌نویسان خودتان قضاوت کنید که آیا با آن درآمد محدود و آخر عاقبت نامعلوم کارشان شغل محسوب می‌شود؟

چند روز قبل آقای **شاهرخ توپسرکانی** تلفن کرد. ایشان سال‌ها مدیر و سردبیر مجله دنیای سخن بود. من هم به دعوت ایشان مدتی با آن مجله همکاری داشتم. با مرگ آقای صولتی صاحب امتیاز مجله، انتشار دنیای سخن قطع شد. آن روز از من برای همکاری مجدد دعوت می‌کرد. گفتم «قصد داری دنیای سخن را منتشر کنی؟» جواب داد: «نه با آقای **محمد کریمی** مجله **فردوسی** را منتشر می‌کنیم». با شنیدن کلمات «مجله **فردوسی**» باز به گذشته‌ها برگشتم. زمانی که با همکار گرامی‌ام جهانبانوئی به صورتی فعال به کار روزنامه‌نویسی اشتغال داشتم، گفتم «اجازه بدهید با ایشان هم صحبت کنم، جواب داد با ایشان گفتگو کرده‌ایم و خواسته‌ایم که با توجه به تجربیات ارزشمند خود از راهنمایی ما دریغ نکنند».

سال ۱۳۳۲ که من به صورت فعال وارد کار روزنامه‌نویسی شدم جهانبانوئی چهارسال بود که مجله خوب **فردوسی** را منتشر می‌کرد. ما

به اقتضای شرایط زمان صفحاتی را در مجله به شعر و ادب و داستان و نقد کتاب اختصاص می‌دادیم. بعدها جهانبانوئی با سردبیری پهلوان صفحات زیادی را به شعر و ادبیات و نقد کتاب اختصاص داد و به زودی فردوسی به صورت ارگان روشنفکران و جوانان ادب دوست درآمد. به طوری که با اطمینان می‌توانم بگویم اغلب شاعران و نویسندگان صاحب نام معاصر آثار اولیه خودشان را در مجلات ما به‌خصوص در مجله **فردوسی** منتشر کردند و آن مجله باعث شهرت و موفقیت تعداد زیادی شد.

فراموش نمی‌کنم روزی را که شاهد گفتم و گوی **علی دشتی** - روزنامه‌نویس و نویسنده معروف که بعدها به وکالت مجلس و سناتور رسید - با **جهانبانوئی** بودم. دشتی با طرز سخن گفتن تند و تیز خود از جهانبانوئی گله می‌کرد که در مجله **فردوسی** نویسنده‌ها از او سخت انتقاد می‌کنند. لحظات سختی بود. ما روزنامه‌نویس‌های آن زمان برای دشتی به سبب پیشکسوت بودن در کار روزنامه‌نویسی و نوشتن کتاب‌های آخرینش درباره شاعران بزرگ ایران احترام قایل بودیم. من که بسیاری از این مقالات تند را خوانده بودم مانده بودم که جهانبانوئی چه جوابی خواهد داد. اما او خیلی صادقانه و با لحنی ملایم گفت: «آقای دشتی شما سال‌ها قبل که از عراق به ایران آمدید یک روزنامه نویس جوان پر شر و شور اما گمنام

بودید. در اینجا با نوشتن مقاله‌های تند و تیز علیه رجال و ادیبان آن زمان صاحب نام و شهرت و مقام شددید. اکنون هم جوانان صاحب ذوقی در کشور هستند که تصور می‌کنند بسا نقد آثار شما و بحث درباره آنها و نوشته‌های شاعران و نویسندگان دیگر به شهرت خواهند رسید شما در برابر این همه امتیاز و موفقیت که به دست آورده - اید باید به خاطر این نسل جوان و محروم هم شده انتقادهایشان را تحمل کنید». دشتی از شنیدن این سخنان ساکت شد و دیگر سخنی نگفت.

آن روز بعد از تلفن آقای توپسرکانی و ملاقات با جهانبانوئی در حالی که هنوز تصمیم نگرفته بودم به دفتر مجله **فردوسی** جدید رفتم. در آنجا وقتی عده‌ای از جوانان پر شور و با حرارت را دیدم که از مقاله و داستان و شعر و نقد کتاب و نقاشی و طراحی بحث می‌کنند، سخنان جهانبانوئی به علی دشتی از خاطرم گذشت و به این نتیجه رسیدم که ما به عنوان پیشکسوتان این حرفه حقیر شده وظیفه داریم چیزی را تحمل کنیم و تا حدی که برایمان امکان دارد وسایل آموزش و پرورش ذوق این جوانان را فراهم سازیم. چندی قبل دو تن از دوستان من یکی از آمریکا و دیگری از آلمان مجله‌های اسپید و سباهی را که بدون اطلاع من در آن کشورها چاپ می‌شد برایم فرستادند. بنابراین حال دوستم جهانبانوئی را درک می‌کنم.

